

پژوهش‌های حقوقی

شماره ۸

هزار و سیصد و هشتاد و چهار - نیمسال دوم

مقالات

- قانون تجارت ایران در گردونه تحول : بررسی اصلاح مقررات شرکتهای تجاری
- جایگاه موازین بین‌المللی حقوق بشر در مبارزه با تروریسم
- حقوق توسل به زور در پهنه تحولات بین‌المللی : ارزیابی انتقادی گزارش هیأت عالی منتخب سازمان ملل متحد
- بررسی معیار سنی مشارکت در انتخابات عمومی : حقوق ایران و حقوق تطبیقی
- ساز و کار اجرای احکام دیوان اروپایی حقوق بشر

موضوع ویژه : حقوق بیمه در نظام ملی و تطبیقی

- تعهد به «حسن نیت» در قرارداد بیمه عمر
- دعوی مستقیم و رجوع زیاننده به بیمه‌گر
- زیان همگانی در حقوق بیمه دریایی
- اصول خدمات بیمه در سازمان تجارت جهانی و آثار حقوقی الحاق ایران به آن
- لایحه بیمه تجاری (۱۳۸۴/۴/۲۷)، تلاش برای رفع ابهامات موجود در قانون بیمه

نقد و معرفی

- رأی پرونده موسوم به هموفیلی‌ها: نگاهی نو به مسؤولیت مدنی دولت در رویه قضایی ایران
- دادگستری اروپا (یوروجاست)





http://jlr.sdil.ac.ir/article_44525.html

سازوکار اجرای احکام دیوان اروپایی حقوق بشر*

تألیف: یورگ پولاکیه‌ویکس

ترجمه: مازیار پیهانی**

چکیده: دیوان اروپایی حقوق بشر اولین سازوکار منطقه‌ای حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی افراد به شمار می‌رود. دیوان با اتکا به کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، و نیز پروتکل‌های مختلف الحاقی به آن از یک سو رویه قضایی غنی و بی‌بدیلی را در حوزه حقوق بشر از خود به نمایش گذاشته است، و از سوی دیگر با احکام صادره دولتهای عضو شورای اروپا را به تمکین در مقابل موازین بین‌المللی حقوق بشر واداشته است. سازوکار اجرای احکام دیوان اروپایی حقوق بشر موضوعی است جالب و قابل تأمل، که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: حقوق بشر، دیوان اروپایی حقوق بشر، اجرای احکام بین‌المللی، حقوق بین‌الملل، کنوانسیون اروپایی حقوق بشر

الف) مقدمه

مقررات مندرج در مواد ۴۱، ۴۴، ۴۵ و ۴۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر مبتنی بر نظریه دوگانگی حقوقی، (عدم وحدت حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل) است. به موجب این نظریه، احکام محاکم بین‌المللی مستقیماً در نظام حقوقی داخلی قابل اجرا نبوده و مقامات ملی ملزم به متابعت از آنها نیستند مگر اینکه حقوق داخلی چنین مقرر کند یا حداقل به مقامات ملی اجازه دهد که این احکام را اجرا نمایند. برخلاف کنوانسیون

* Jęrg Polakiewicz, "The Execution of Judgments of the European Court of Human Rights", in Robert Blackburn and Jęrg Polakiewicz (eds.), *Fundamental Rights in Europe, The European Convention on Human Rights and its Member States, 1950-2000*, Oxford University Press, 2001, pp. 55-76.

** دانشجوی دوره کارشناسی ارشد حقوق تجارت بین‌الملل دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

آمریکایی حقوق بشر^۱ (ماده ۶۸۲)، در کنوانسیون اروپایی هیچ ماده‌ای وجود ندارد که قابلیت اجرای مستقیم را به احکام دیوان اعطا کند. همانطور که خود دیوان بارها اعلام کرده که این دیوان فاقد صلاحیت لازم برای ابطال، تجدید نظر یا اصلاح مقررات قانونی یا تصمیمات فردی اتخاذ شده از سوی مقامات اداری، قضایی یا سایر مقامات ملی است.

با این حال ماده (۱) ۴۶ کنوانسیون^۲ یک تعهد بین‌المللی بر دوش دولت خواننده می‌نهد که به موجب آن وی باید به تمامی آثار احکام صادره از دیوان احترام بگذارد. در این رابطه باید توجه داشت که علاوه بر آرای که دیوان بر مبنای مقتضیات آئین دادرسی صادر می‌کنند، آرای دیوان به دو گروه تقسیم می‌شوند:

گروه نخست، آرای اعلامی هستند. در این آرا دیوان اعلام می‌کند که رفتار دولت خواننده ناقض مقررات کنوانسیون بوده است یا خیر. گروه دوم آرای مربوط به دادن غرامت عادلانه به خواهان هستند. این غرامت معمولاً جنبه پولی دارد و خسارات مادی و معنوی و هزینه‌هایی که شخص برای اقامه دعوا در دیوان متحمل شده است را در برمی‌گیرد.

در برخی موارد نمی‌توان دقیقاً تشخیص داد که بخش اعلامی حکم دیوان که کاشف از نقض کنوانسیون است، دارای چه آثار حقوقی است. اعلام نقض کنوانسیون توسط دیوان به مثابه احراز یک تخلف بین‌المللی است. روند تهیه پیش‌نویس کنوانسیون نشان می‌دهد که نویسندگان کنوانسیون خواستار آن بوده‌اند که تعهدات دولت خاطی با توجه به اصول کلی مسئولیت بین‌المللی تعیین شود. این امر کاملاً مشهود است که نگارش ماده ۵۰ سابق کنوانسیون - در مورد تعهد دولت خواننده به جبران خسارت - با الهام از شروط مشابه مندرج در معاهدات داوری بین‌المللی پیشین از جمله پیمان عمومی داوری و سایر معاهدات دوجانبه انجام گرفته است. پروتکل شماره ۱۱ اندکی لحن این ماده را ساده‌تر کرده اما هیچگونه تغییر مهمی در آن نداده است.^۳

^۱ آن بخش از حکم دیوان که ناظر به دادن غرامت است می‌تواند در دولت مربوط مطابق با قواعدی که حاکم بر اجرای احکام علیه دولت هستند، اجرا گردد.

^۲ دول معظم متعهد موظفند از احکام دیوان در دعاوی که طرف آنها بوده‌اند، متابعت نمایند.

^۳ ماده ۴۶ کنوانسیون که پروتکل ۱۱ آن را اصلاح کرده است، مقررات مواد ۵۰ و ۵۴ را بدین صورت ادغام نموده است:

«لازم‌الاجرا بودن احکام و اجرای آنها. ۱. دول معظم متعهد موظفند از احکام دیوان در دعاوی که طرف آنها بوده‌اند، متابعت نمایند. ۲. حکم قطعی دیوان برای نظارت بر اجرا باید به کمیته وزرا تسلیم شود.»

دیوان در پرونده Papamichalopoulos v. Greece آثار ناشی از احراز نقض کنوانسیون را بدین صورت شرح داد:

«حکمی که دیوان در آن نقض کنوانسیون را احراز می‌کند، دولت خوانده را از نظر حقوقی متعهد می‌سازد که به تخلف مورد نظر خاتمه دهد و آثار منفی ناشی از آن را از بین ببرد به نحوی که وضع تا حد ممکن به همان حالتی باز گردد که چنانچه تخلف اتفاق نمی‌افتاد، وجود داشت».

تعهدات ناشی از احکام دیوان اروپایی حقوق بشر «تعهد به نتیجه» محسوب می‌شوند و دولتهای متعهد در انتخاب نحوه اجرای تعهداتی که به موجب ماده (۱) ۴۶ بر عهده دارند، از نوعی آزادی عمل برخوردارند. دیوان استراسبورگ همواره با این استدلال که نظارت بر اجرای احکام در حیطه وظایف کمیته وزرای شورای اروپاست. از صدور هرگونه دستور یا اظهار نظری در این مورد خودداری کرده است.

ب) خاتمه بخشیدن به تخلفات مستمر

هنگامیکه دیوان استراسبورگ نقض کنوانسیون را احراز می‌کند، دولت خوانده متعهد می‌شود که به تخلف مورد بحث خاتمه دهد. معمولاً دیوان استراسبورگ پس از مراجعه خواهان به مقامات داخلی (ماده ۳۵-۱ کنوانسیون) و به نتیجه نرسیدن تلاش برای حل و فصل دوستانه موضوع (ماده ۳۸ کنوانسیون) رأی خود را صادر می‌کند و به همین دلیل احتمال استمرار تخلف تا زمان صدور حکم بعید است. بنابراین در مورد فواید عملی این تعهد نباید مبالغه کرد.

متوقف ساختن نقض کنوانسیون هنگامی مطرح می‌شود که تخلف مورد نظر مستمر است. با توجه به معیاری که دیوان و کمیسیون اروپایی حقوق بشر در مورد تمییز «تخلفات مستمر» از «اعمال آنی که نتایج مستمر دارند» ارائه کرده‌اند موارد زیر را می‌توان نمونه‌هایی از تخلفات مستمر دانست:

– حفظ اعتبار و اجرای قانونی که مغایر با کنوانسیون اعلام شده است.
– نگاه داشتن شخص در بازداشت، هنگامیکه بازداشت برخلاف ماده ۵ کنوانسیون انجام شده است.

– اجرای حکمی که قانون کیفری مبنای صدور آن قبلاً مغایر با کنوانسیون اعلام شده است (به عنوان مثال قانونی که برخلاف ماده ۷ عطف بماسبق می‌شود) یا مبنای صدور آن اعمال نادرست قوانین کیفری بوده است. (به عنوان مثال مجازات شخص به

دلیل اظهاراتی که نموده است در حالیکه بیان این اظهارات استفاده مشروع از آزادی بیان، که در ماده ۱۰ کنوانسیون تضمین شده است، تلقی می‌شود).

– ادامه دادن به دخالت در زندگی خصوصی یا خانوادگی افراد برخلاف ماده ۸ کنوانسیون (به عنوان مثال زیر پا نهادن حق ملاقات والدین با طفل هنگامیکه وی از حضانت و سرپرستی آنان خارج شده است، یا فاش کردن اطلاعاتی که محرمانه محسوب می‌شوند).

– تداوم جلوگیری از دسترسی شخص به دارایی‌اش برخلاف ماده ۱ پروتکل شماره ۱ کنوانسیون. تعهد دولت خوانده به متوقف ساختن نقض کنوانسیون در مواردی اهمیت می‌یابد که دیوان در رأی خود مقررات قانونی را مغایر حقوق و آزادیهای مندرج در کنوانسیون دانسته است. کمیسیون و دیوان در پرونده Vermeire به این موضوع پرداخته‌اند. خواهان که ولدالزنا محسوب می‌شد، مدعی بود که برخلاف رأی Marckx، که دیوان در آن مقررات قانونی مدنی بلژیک در مورد حقوق ارثی اطفال نامشروع را مغایر با موارد ۸ و ۱۴ کنوانسیون اعلام کرده است، از حق توارث نسبت به دارایی اجداد مادری‌اش محروم شده است.

در رأی مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۹۱ دیوان مجدداً نقض مواد ۱۴ و ۸ کنوانسیون را اعلام کرد و استدلال نمود که محاکم بلژیک موظف بوده‌اند از رأی Marckx که بی‌هیچ نقص یا ابهامی قاعده منع تبعیض نسبت به اطفال نامشروع را بیان نموده است، تبعیت کنند. دولت بلژیک به مشکلاتی اشاره می‌کرد که بر سر راه اصلاح کامل وضعیت حقوقی کودکان نامشروع وجود داشت. اما دیوان این استدلال را مسموع ندانسته و نتیجه گرفت که:

«آزادی عملی که یک دولت در انتخاب شیوه اجرای تعهداتش داراست به وی اجازه نمی‌دهد که تا انجام کامل چنین اصلاحاتی، اجرای کنوانسیون را به حالت تعلیق درآورد».

ابطال یا تعلیق فوری یک قانون (مغایر با کنوانسیون) می‌تواند مشکلات بغرنجی را در حقوق اساسی دولت خوانده پدید آورد. بنابراین علی‌الاصول کافی است که دولت خوانده مقررات قانونی را اجرا نکند، اما قوانین کیفری که در تعارض مستقیم با کنوانسیون هستند از این قاعده مستثنا می‌باشند. جرم شناختن رفتارهای مورد حمایت کنوانسیون، پیامدهایی را به بار می‌آورد که صرف عدم اجرای کنوانسیون نمی‌تواند آنها را جبران کند. در این موارد حفظ اعتبار چنین قانونی نقض مستمر حقوق مندرج در

کنوانسیون محسوب می‌شود.

در کشورهایی که کنوانسیون بر قوانین داخلی برتری دارد، عدم اجرای مقررات مغایر با کنوانسیون، که هنوز رسماً ابطال نشده‌اند، مشکل خاصی را مطرح نمی‌سازد. در سایر کشورها ممکن است به صورت موردی به مراجع دولتی دستور داده شود که به احکام دیوان احترام بگذارند. در پرونده Ireland v. United Kingdom دادستان کل بریتانیا به کمیسیون اروپایی حقوق بشر اطمینان داد که آن قسمت از مقررات «قانون ایرلند شمالی» که عطف به‌ماسبق می‌شود، از این پس اجرا نخواهد شد. به دنبال حکم صادره از دیوان در پرونده Luedickle, Belkacem, and koc case هر چند قانون مورد نظر چند سال بعد اصلاح شد، اما به محاکم قضایی آلمان دستور داده شد که در رسیدگی‌های کیفی هیچگونه هزینه‌ای بابت ترجمه مطالبه نکنند.

پ) جبران خسارت (اعاده وضع به حال سابق)

با توجه به رأی معروف دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در پرونده کارخانه کورزو جبران کامل زیانهای ناشی از یک تخلف بین‌المللی باید به گونه‌ای باشد که: «تمامی آثار عمل غیرقانونی را تا حد ممکن از بین ببرد و مجدداً وضعیتی را برقرار سازد که احتمالاً در صورت عدم ارتکاب آن عمل وجود داشت».

آنچه گفته شد در رابطه با آرای دیوان استراسبورگ به آن معنی است که علی‌الاصول دولت خواننده تعهد دارد که تمامی آثار حقوقی و عینی به جامانده از نقض کنوانسیون را از بین ببرد و خواهان را به وضعیتی بازگرداند که در صورت عدم وقوع تخلف وجود داشت.

قلمرو اعاده وضع به حال سابق به شرایط عینی هر پرونده بستگی دارد و صرفاً باید تا حدی که امکان عملی آن وجود دارد، به آن حکم داده شود. دیوان استراسبورگ در رویه قضایی خود برخی از اقدامات را اعاده وضع به حال سابق حداقل به صورت جزئی، دانسته است:

– بازگرداندن اموالی که برخلاف ماده ۱ پروتکل اول تصاحب گردیده‌است.^۴

⁴ Hentrich v. France, Judgment of 22.9.1994, Papamicha Copoulos v. Greece, judgment (art 50) of 31.10.1995.

در دعوی دوم استدلال دیوان بیانگر آن بود که بازگرداندن اموال را نمی‌توان جبران خسارت کافی برای مصادره اموال دانست، هنگامیکه این مصادره به دلیل عدم پرداخت غرامت به شخص، غیرقانونی بوده است.

– اعاده دادرسی در مواردی که رسیدگی به دلیل نواقص شکلی مخدوش بوده است

– احتساب مدت بازداشت غیرقانونی (نقض ماده ۵ کنوانسیون) یا اطاله بیش از حد دادرسی (نقض ماده (۱) ۶ کنوانسیون) در تعیین مجازات.

– عذرخواهی از محکوم علیه و حذف سابقه محکومیت از سجل کیفری وی.

اگر بنابراین بود که قاعده اعاده وضع به حال سابق بی‌هیچ محدودیتی اعمال شود، دولت خوانده متعهد بود که مقررات قانونی که عطف بماسبق می‌شوند را لغو و تک تک اعمالی که بر مبنای آنها انجام شده است را ابطال کند. برخوردار بودن احکام دیوان از چنین پیامدهای گسترده‌ای مطمئناً با سایر ملاحظات مخصوصاً ثبات نظام حقوقی در تعارض است. در پرونده Marckx که در آن تمامی فصول قانون مدنی بلژیک مغایر با کنوانسیون اعلام شد، دیوان خود بر این امر صحه نهاد و تسری آثار آرای خود به گذشته را محدود کرد. دیوان با استناد به مبانی ثبات حقوقی و اشاره به رویه مشابه دیوان دادگستری اتحادیه اروپا در لوکزامبورگ و برخی دادگاههای قانون اساسی، اعلام نمود که دولت بلژیک می‌تواند از به جریان انداختن مجدد دعاوی سابق بر صدور حکم Marckx خودداری ورزد.

ماده ۴۱ کنوانسیون نشان می‌دهد که اعاده وضع به حال سابق تا جایی لازم است که مطابق حقوق داخلی دولت خوانده امکان آن وجود داشته باشد. مقصود این ماده اجتناب از وضعیت نامطلوبی است که در آن یک دولت از لحاظ بین‌المللی ملزم به ابطال یا اصلاح تصمیماتی باشد که اعتبار امر مختوم یافته‌اند و مطابق حقوق داخلی امکان تجدیدنظر در آنها وجود ندارد. هرچند به دول عضو قویاً توصیه می‌شود که به دنبال حکم دیوان، مقدمات اعاده دادرسی یا تجدیدنظر را در مورد احکام معارض فراهم کنند، اما براساس کنوانسیون آنها هیچ تعهدی به این کار ندارند. لازم‌الاتباع بودن احکام دادگاهها، مصالحی که در ثبات نظام قضایی نهفته است، اعتماد از روی حسن نیت اشخاص و مهلت‌های قانونی مرور زمان همگی دلایل موجهی هستند که ممکن است براساس حقوق داخلی مانع از رفع تمامی آثار به جامانده از نقض کنوانسیون شوند. در چنین مواردی خواهان باید به اخذ غرامت پولی راضی شود.

چنانچه به موجب حقوق داخلی جبران کامل زیانها ممکن نباشد یا به دلیل ماهیت عمل خلاف، اعاده وضع به حال سابق میسر نشود (به عنوان مثال از بین بردن تمامی آثار بازداشت غیرقانونی، اساساً ممکن نیست)، باید از پرداخت غرامت پولی به عنوان

جایگزین استفاده کرد. چنانچه حقوق داخلی اجازه ندهد، یا به طور جزئی اجازه دهد، که زیانهای ناشی از نقض کنوانسیون جبران شود، دیوان می‌تواند براساس ماده ۴۱ کنوانسیون غرامتی را که مناسب می‌داند به زیان‌دیده اعطا کند.

ت) اصلاح قوانین داخلی و رویه‌های اداری و نقش کمیته وزرا بر اساس ماده (۲) ۴۶ کنوانسیون

هنگامیکه مقررات قانونی حقوق داخلی مغایر با کنوانسیون شناخته می‌شوند، دولت خوانده موظف است که آنها را اصلاح کند. بسیاری از آرای دیوان استراسبورگ سرمنشأ شکل‌گیری یا تسریع اصلاحات قضایی یا اداری در دولتهای خوانده و حتی دول ثالث بوده‌اند. به موجب ماده ۴۱ کنوانسیون علی‌الاصول لازم نیست که دولت خوانده قانون مورد بحث را به گونه‌ای که شامل گذشته نیز شود، اصلاح کند.

از دیدگاه تئوریک اصلاحات قانونی که پس از صدور حکم دیوان انجام می‌شوند هم اقدامی برای اعاده وضع به حال سابق هستند (مخصوصاً هنگامیکه خود قانون مغایر با کنوانسیون شناخته شده است) و هم اقدامی جهت پیشگیری از وقوع تخلفات آتی. در مورد دادخواستهای فردی، دیوان معمولاً به بررسی مطابقت مقررات قانونی و رویه‌های اداری با کنوانسیون نمی‌پردازد^۵، بلکه به تک تک پرونده‌ها رسیدگی می‌کند و از بازنگری کلی قوانین یا رویه‌های داخلی خودداری می‌ورزد. با این حال، حتی در مواردی که اقدامات اجرایی خاص موضوع اصلی دادخواست هستند، آرای دیوان معمولاً از تعارضات و نواقص موجود در قوانین و رویه‌ها، که موجبات نقض کنوانسیون در آن پرونده خاص را فراهم آورده‌اند، پرده برمی‌دارد. در چنین مواردی انجام اصلاحات قانونی یا اداری به عنوان اقدامی جهت پیشگیری از تخلفات مشابه در آینده ضرورت دارد.

بر اساس ماده (۲) ۴۶ کنوانسیون (ماده ۵۴ سابق) نظارت بر اجرای احکام دیوان، به عهده کمیته وزرای شورای اروپاست. در سال ۱۹۷۶ قواعدی در مورد نحوه اجرای ماده ۵۴ به تصویب این نهاد رسید.^۶ تمامی احکام صادره در فواصل زمانی کمتر از شش ماه به

^۵ دادخواستهایی که مستقیماً علیه مواد قانونی مطرح می‌شوند (به عنوان مثال رأی دیوان در قضیه Marckx) یا حکامی که از فقدان تضمینات کافی برای عادلانه بودن محاکمه در رسیدگیهای داخلی پرده برمی‌دارند (به طور خاص تخلفات مربوط به مواد ۵ و ۶ کنوانسیون)، از این قاعده مستثنا هستند.

^۶ قواعدی که از سوی کمیته وزرا برای اعمال ماده ۵۴ کنوانسیون تصویب شد، مجدداً در بیست و چهارمین

طور خودکار در دستور کار کمیته وزرا قرار می‌گیرند و اقداماتی که دولت خوانده برای متابعت از حکم دیوان انجام داده است، مورد بررسی واقع می‌شود. علی‌الاصول این بررسیها در جلسات منظم کمیته وزرا در مورد حقوق بشر، انجام می‌گیرد. کمیته وزرا نه تنها اطمینان حاصل می‌کند که غرامت مورد حکم دیوان به زیان‌دیده پرداخت شده است بلکه بسته به شرایطی که منجر به نقض کنوانسیون شده است دولتها این نهاد را از اقدامات کلی یا جزئی خود برای پیشگیری از وقوع تخلفات مشابه در آینده، که معمولاً به شکل اصلاحات قانونی، اداری یا انتظامی است، آگاه می‌سازند. اهمیت این اطلاعات هنگامی افزایش می‌یابد که احکام دیوان نواقص ساختاری و کارکردی نظام قضایی یا اداری دولت خوانده را برجسته ساخته‌اند. پس از اتمام بررسیهای خود کمیته وزرا قطعنامه‌ای صادر و اعلام می‌نماید که به وظایف خود بر اساس کنوانسیون عمل کرده است. در ضمیمه این قطعنامه‌ها که به طور مرتب منتشر می‌شوند به اقدامات انجام شده از سوی دولت خوانده نیز اشاره می‌شود. این نکته نیز جالب توجه است که حتی در مواردی که دیوان از اظهارنظر صریح در خصوص مطابقت مقررات قانونی و اجرایی با کنوانسیون خودداری می‌کند، دولتها باز هم کمیته وزرا را از اقدامات کلی خود آگاه می‌سازند. در این خصوص یک دیدگاه بیش از حد صوری نیز وجود دارد که مطابق آن تعهدات ناشی از ماده ۴۶ (مواد ۵۳ و ۵۴ سابق) کنوانسیون تنها ناظر به دعوای خاص مطروحه در دیوان است. اما دیدگاه مذکور این امر را نادیده می‌گیرد که رسیدگیهای دیوان علاوه بر میسر ساختن احقاق حق تک‌تک خواهانها از برخی خصایص عینی نیز برخوردار هستند. این دادرسیها از توجه صرف به خواهان و خوانده فراتر می‌روند و در پیشگیری از وقوع تخلفات آتی و روشن کردن ماهیت و حیطه تعهدات دولتها (بر اساس کنوانسیون) نقش مهمی بازی می‌کنند.

ث) پرداخت غرامت عادلانه مورد حکم دیوان استراسبورگ

برطبق رویه قضایی دیوان مقصود از «غرامت عادلانه» در ماده ۴۱ کنوانسیون غرامت پولی برای زیانهای مادی و معنوی است که بازپرداخت هزینه‌ها و مخارج را نیز دربرمی‌گیرد.

← نشست نمایندگان وزرا در فوریه ۱۹۷۶ مورد تأیید قرار گرفت. قواعد جدید برای اعمال ماده (۳) ۴۶ کنوانسیون در هفتاد و سومین نشست نمایندگان وزرا در ۱۰ ژانویه ۲۰۰۱ به تصویب کمیته وزرا رسیده است.

آن بخش از حکم دیوان که ناظر به پرداخت غرامت عادلانه به خواهان است، دولت خوانده را متعهد می‌سازد که مبلغ تعیین شده را به خواهان بپردازد. در رویه قضایی پیشین خود، دیوان حکم خاصی در مورد پرداخت بهره صادر نمی‌کرد اما امروزه دیوان به طور معمول برای فاصله زمانی میان صدور حکم و پرداخت واقعی مبلغ مقرر، بهره تأخیر تأدیه را نیز تعیین می‌کند که نرخ آن معمولاً معادل نرخ بهره قانونی رایج در دولت خوانده است.

به دنبال احکام صادره در پرونده Ringeisen، این استدلال مطرح شد که غرامت پولی مورد حکم توسط برای زیانهای معنوی باید از توقیف طلبکاران خواهان مصون باشد.^۷ با وجود این دیوان در پرونده Allenet ele Ribemant اعلام کرد که غیرقابل توقیف بودن مبلغ اعطا شده از سوی دیوان - براساس ماده ۵۰ کنوانسیون (ماده ۴۱ فعلی) - مسأله‌ای است که مراجع ملی باید مطابق حقوق داخلی در مورد آن تصمیم بگیرند.^۸ در پرونده Selmouni v. France دیوان این تصمیم را تصدیق کرد اما در عین حال افزود:

«اعطا مبلغی غرامت به خواهان، از جمله به دلیل رفتار غیرانسانی انجام شده با وی (نقض ماده ۳ کنوانسیون) و هزینه‌ها و مخارجی که برای به دست آوردن چنین حکمی متحمل شده است با این امر قابل جمع نخواهد بود که دولت خوانده نسبت به آن مبلغ هم بدهکار باشد و هم طلبکار».

به نظر می‌رسد که استدلال دیوان بیانگر آن است که در صورت عدم صراحت مقررات حقوق داخلی در این مورد، طلبکاران نمی‌توانند مبالغ اعطا شده از سوی دیوان را توقیف کنند. علت تردید دیوان در این مورد مشخص نیست و این سؤال مطرح می‌شود که چرا اجرای حکمی که در آن به خواهان غرامت عادلانه اعطا شده است باید تابع قوانین متفاوت کشورهای مختلف باشد؟ سایر محاکم بین‌المللی نیز صراحتاً

^۷ در دعوی Sunday Times دیوان حتی حاضر به تعیین بهره (برای تأخیر در پرداخت غرامت) نشد و استدلال کرد که «باید فرض نمود که انگلستان به موقع تعهد خود براساس ماده ۵۳ کنوانسیون را انجام می‌دهد».

^۸ Judgment (interpretation of the judgment of 10 feb 1995) of 7.8.1996, Reports of judgments and decisions 1996-111, 910(s19)

دیوان در این پرونده احتمالاً فرصت نیافته است تا جایگاه احکام خود در نظام حقوقی داخلی را توضیح دهد. بنگرید به نظریات مخالف قاضی De Mayer، منبع پیشین، ۹۱۳.

پذیرفته‌اند که صلاحیت اعطا غرامت به عنوان پیامد یک تخلف بین‌المللی، صلاحیت صدور دستورات بعدی در مورد شکل و روشهای پرداخت را نیز به دنبال می‌آورد. حداقل تا آنجایی که غرامت زیانهای معنوی وارد بر خواهان را در برمی‌گیرد، باید از توقیف طلبکاران در امان باشد، مگر در مواردی که توقیف به منظور پرداخت نفقه اقارب نزدیک خواهان انجام می‌شود که شاید بتوان آن را از این قاعده مستثنا کرد.

ج) قابلیت اجرای احکام صادره در نزد محاکم داخلی

برطبق برداشت سنتی که از حقوق بین‌الملل وجود دارد، کنوانسیون و قوانین ملی که کنوانسیون از طریق آنها به حقوق داخلی وارد شده است، موجد هیچگونه اثر حقوقی مستقیم برای احکام دیوان نیستند. با این حال مراجع دولت خوانده ملزم هستند به دنبال احراز تخلف از سوی دیوان، نقض کنوانسیون را متوقف ساخته و خسارت ناشی از آن را جبران کنند. بنابراین دادگاههای ملی و مراجع اداری ملزم به جبران خسارت قربانیان تخلفات در حال جریان هستند و باید آثار منفی تخلفات سابق را نیز تا آنجا که ممکن است از بین ببرند.

در سال ۱۹۸۵ یکی از شعب «دیوان قانون اساسی فدرال آلمان» اعلام کرد که مطابق مواد ۵۲ و ۵۳ کنوانسیون (مواد ۴۴ و (۱) ۴۶ فعلی) تمامی دادگاههای آلمان موظفند که در حیطه صلاحیت شخصی، ذاتی و زمانی خود به اعتبار امر مختوم احکام دیوان استراسبورگ احترام بگذارند. محاکم عالی و دادگاههای قانون اساسی کشورهای هلند، اسپانیا و سوئیس نیز آرای مشابهی در این زمینه صادره کرده‌اند.

در موارد نادری که نقض کنوانسیون پس از صدور رأی در دیوان استراسبورگ ادامه می‌یابد، جبران خسارت باز هم باید فوراً صورت بپذیرد. در این موارد ماده ۴۱ کنوانسیون که نظام قضایی دولت خوانده را از اثرات مستقیم احکام دیوان مصون نگه می‌دارد نیز قابل استناد نیست. دول عضو کنوانسیون متعهدند که به نقض کنوانسیون که در احکام الزام‌آور دیوان احراز شده است پایان دهند و حتی در مواردی که مقامات تقنینی یا قضایی مسئول نقض کنوانسیون هستند، این تعهد باز هم به قوت خود باقیست. همچنین دولت خوانده نمی‌تواند برای فرار از مسئولیت بین‌المللی که به دنبال صدور حکم دیوان پدید آمده به قواعد حقوق اساسی خود در رابطه با تفکیک قوا استناد کند. در رابطه با اعاده وضع به حال سابق، کنوانسیون پذیرفته است که در اغلب موارد دولت خوانده نمی‌تواند تمامی آثار یک تصمیم قضایی که اعتبار امر مختوم یافته است را

از بین ببرد. در ژانویه سال ۲۰۰۰ کمیته وزرا از دول عضو دعوت کرد تا نظام حقوقی خود را مورد بازنگری قرار دهند تا این امر تضمین شود که در صورت احراز نقض کنوانسیون از سوی دیوان، امکانات کافی برای رسیدگی مجدد به پرونده‌ها از جمله اعاده دادرسی، وجود دارد.^۹

تعدادی از کشورها نیز قوانینی را وضع کرده‌اند که صراحتاً اعاده دادرسی پس از صدور رأی معارض در دیوان را اجازه می‌دهند. «قانون کنوانسیون اروپایی» کشور مالت مصوب ۱۹۸۷ تشریفات ویژه‌ای را پیش‌بینی کرده است که به موجب آن مسئولیت اجرای احکام دیوان در داخل کشور بر عهده «دادگاه قانون اساسی» است.^{۱۰} اتریش، لوکزامبورگ، آلمان^{۱۱}، مجارستان، فرانسه، نروژ^{۱۲}، لهستان^{۱۳} و سوئیس^{۱۴} آئین اعاده دادرسی ویژه‌ای را وضع کرده‌اند که این امکانات را فراهم می‌سازد تا پرونده‌های کیفری در صورت صدور حکم معارض از سوی دیوان مجدداً مورد رسیدگی قرار گیرند. در سایر کشورها (مثل دانمارک و فنلاند) نیز می‌توان از قوانین موجود به همین منظور استفاده کرد. به غیر از اقداماتی که از سوی خواهان انجام می‌گیرد ممکن است در برخی

^۹ توصیه‌نامه (۲۰۰۰N.R) در مورد رسیدگی مجدد به برخی از پرونده‌ها در نظام حقوقی داخلی پس از صدور حکم از سوی دیوان اروپایی حقوق بشر. این توصیه‌نامه در تاریخ ۹ ژوئن ۲۰۰۰ در ششصد و نود و چهارمین جلسه نمایندگان وزرا به تصویب رسیده است.

^{۱۰} ماده ۶ «قانون کنوانسیون اروپایی ۱۹۸۷» چنین مقرر می‌کند:

(۱) هر یک از احکام دیوان اروپایی حقوق بشر که مشمول اعلامیه دولت مالت بر طبق ماده ۴۶ کنوانسیون باشند، می‌توانند توسط دادگاه قانون اساسی مالت، به همان شیوه‌ای که احکام آن صادر و مورد اجرا قرار می‌گیرند، و بر مبنای درخواست صدور دستور اجرای حکم که به این دادگاه تسلیم می‌شود و به دادستان کل ابلاغ می‌شود، اجرا گردند.

(۲) قبل از اینکه دادگاه قانون اساسی در مورد این درخواست تصمیم بگیرد، باید ابتدا بررسی نماید که آیا حکم دیوان اروپایی که درخواست اجرای آن شده است، مشمول اعلامیه مذکور در بند اول می‌باشد (یا خیر).

اگر دادگاه قانون اساسی این حکم را مشمول اعلامیه اشاره شده در بند ۲ این ماده دانست، باید دستور اجرای آن را صادر کند.

^{۱۱} ماده ۳۵۹ قانون آئین دادرسی کیفری که در نهم ژوئیه ۱۹۹۸ تصویب شده است اجازه می‌دهد که پرونده به نفع شخص محکوم مجدداً مورد رسیدگی قرار بگیرد. این امر ناظر به زمانی است که دیوان اروپایی حقوق بشر نقض کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی یا یکی از پروتکل‌های آن را احراز کرده و حکم دادگاه داخلی مبتنی بر تخلف یادشده باشد.

^{۱۲} ماده (۲) ۳۹۱ قانون آئین دادرسی کیفری. نروژ ماده مشابهی را در قانون آئین دادرسی مدنی خود (ماده (۷) ۴۰۷) گنجانیده است.

^{۱۳} ماده (۲) ۵۴۰ قانون جدید آئین دادرسی کیفری که در اول سپتامبر ۱۹۸۸ لازم‌الاجرا شده است.

^{۱۴} ماده (a) ۱۳۹ «قانون قضاوت فدرال»؛ مواد قانونی مشابهی در کانتون‌های سوئیس اجرا می‌شوند. ماده (a) ۱۳۹ «قانون قضاوت فدرال»؛ مواد قانونی مشابهی در کانتون‌های سوئیس اجرا می‌شوند.

از کشورها (همانند اتریش و بلژیک) دفتر دادستان کل اقدام به اقامه دعوا برای لغو محکومیت‌های مبتنی بر نقض کنوانسیون یا اجرای نادرست قوانین کند.

نمونه‌های فراوانی وجود دارد که دعاوی داخلی به دنبال حکم صادره از سوی دیوان استراسبورگ مجدداً مورد رسیدگی قرار گرفته‌اند (از جمله Piersack^{۱۵} و Unterpertinger و Windisch و Schuler-Zgraggen و Jersild^{۱۶} و Z v. Finland^{۱۷}). از نگاه دیوان استراسبورگ این اقدامات مبین «متابعت از کنوانسیون و رویه قضایی دیوان» بوده و نتایجی را در پی می‌آورند که تا حد ممکن شبیه به اعاده وضع به حال سابق است. پرونده Barbera برخی از مشکلات مربوط به اعاده دادرسی در دعاوی داخلی را بهتر نشان می‌دهد. در این پرونده خواهانها به دلیل شرکت در ترور یک تاجر کاتالوی (آقای Bulto) در سال ۱۹۷۷ به حبس بلندمدت محکوم شده بودند. دیوان در رأی مورخ ۶ دسامبر ۱۹۸۸ خود به دلیل وجود نواقص شکلی، نقض ماده (۱) ۶ کنوانسیون را احراز و اعلام کرد که: «با توجه به انتقال دیر هنگام مدعیان از بارسلونا به مادرید، تغییر غیرمنتظره ترکیب اعضای دادگاه کمی پیش از شروع محاکمه، کوتاه بودن مدت محاکمه و مهمتر از همه اینکه بخش مهمی از دلایل آنطور که باید و شاید در حضور متهم و افکار عمومی مطرح نشده و مورد بحث و بررسی قرار نگرفته‌اند... محاکمه مورد بحث روی هم رفته فاقد شرایط یک محاکمه عادلانه و علنی است».

به دنبال حکم دیوان استراسبورگ اجرای مجازات حبس در مورد این اشخاص به حالت تعلیق درآمد و دادگاه قانون اساسی اسپانیا در رأی مورخ ۱۶ دسامبر ۱۹۹۱ خود محکومیت کیفری آنها را ابطال و دستور اعاده دادرسی را صادر کرد. هر چند دادگاه

¹⁵ Court of Cassation, judgment of 18.5.1983, 1046; See also: Piersack, judgment (art 50) of 26.10.1984, Series A no. 85.

در این پرونده به دنبال رسیدگی مجدد، خواهان دوباره محکوم شد. اما در پرونده De Cubber دیوانعالی حاضر به رسیدگی مجدد به پرونده نشد و استدلال کرد که درخواست اعاده دادرسی صرفاً مبتنی بر جهات حکمی است که قبل از تقدیم دادخواست به نهادهای کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، قبلاً مورد رسیدگی و صدور حکم قرار گرفته است.

¹⁶ Jersild v. Denmark, judgment of 23.9.1994, Series A no. 298.

دادگاه صالح در دانمارک که به موضوع رسیدگی می‌کرد، اعلام نمود که حکم دیوان استراسبورگ یک رویداد ویژه بوده است و نشان می‌دهد که برخی از مدارک به درستی مورد بررسی قرار نگرفته‌اند.

¹⁷ Z v. Finland, judgment of 25.2.1997, Reports of judgments and Decisions 1997-1, 323.

به دنبال این حکم وزیر دادگستری در نزد دیوانعالی مداخله کرد و استدلال نمود که تصمیم مورد اعتراض مبتنی بر اشتباه در اعمال قانون بوده است. دیوانعالی این درخواست را پذیرفت و مدت محرمانه بودن اطلاعات پزشکی مورد بحث را افزایش داد.

مذکور استدلالهایی که مبتنی بر الزام آور بودن احکام دیوان استراسبورگ بودند را رد کرد اما در عوض اعلام نمود که محکوم کردن این افراد به حبس برخلاف حقوق اساسی اسپانیا بوده است. از نظر دادگاه نقض ماده (۱) ۶ کنوانسیون، تجاوز به حقوق اساسی افراد در قانون اساسی اسپانیا نیز محسوب می‌شد و اجرای مجازاتها حق بر خورداری از امنیت شخصی را زیر پا گذاشته و منجر به استمرار وضعیتی می‌شد که مغایرت آن با حقوق اساسی اشخاص اعلام شده بود. از آنجا که رسیدگی مجدد به پرونده در دادگاههای عادی ممکن نبود، تنها راهی که باقی می‌ماند اقامه دعوا در دادگاه قانون اساسی اسپانیا و ابطال محکومیت‌های صادره از این طریق بود که در نتیجه آن خواهانها تبرئه شدند.

اجرای احکام داخلی در مواردی که مغایرت آنها با کنوانسیون از سوی دیوان اعلام شده است، می‌تواند نقض ماده (۱) ۴۶ محسوب شود. این وضعیت به طور خاص هنگامی پیش می‌آید که یا محکومیت کیفری مبتنی بر قانون ماهوی مغایر با کنوانسیون است یا خود قانون کاملاً مشروع است اما نحوه اجرای آن مغایر با کنوانسیون است.

یکی از نمونه‌های جالب در این زمینه پرونده آقای Perineck، رئیس سابق حزب سوسیالیست ترکیه است. دادگاه قانون اساسی ترکیه در سال ۱۹۹۲ حکم انحلال این حزب را صادر کرد زیرا از نظر دادگاه اهداف این حزب مشوق تجزیه طلبی بود و مردم ترکیه که از لحاظ اجتماعی یک جامعه واحد بود را به مبارزه برای تأسیس یک دولت فدرال ترغیب می‌کرد. یکی از دلایل این نتیجه‌گیری بیانیه‌های آقای Perineck در جریان مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۹۱ در رابطه با حقوق ملی و فرهنگی کردها بود. دیوان اروپایی حقوق بشر در رأی مورخ ۲۵ مه ۱۹۹۸ خود چنین نتیجه‌گیری کرد که هر چند این اظهارات: «مملو از انتقادات و انتظارات هستند اما به نظر نمی‌رسد که لزوم پیروی از اصول و قواعد دموکراتیک را زیر سؤال ببرند».

بنابراین دیوان نقض ماده ۱۱ کنوانسیون را احراز کرد اما آقای Perineck مجدداً بر مبنای همان اظهارات از سوی دادگاه امنیت کشور ترکیه در ۱۵ اکتبر ۱۹۹۶ به چهارده ماه زندان و محرومیت از انجام فعالیتهای سیاسی محکوم شد. دادگاه امنیت کشور عنوان می‌کرد که مجازات انحلال حزب، مسؤولیت کیفری شخصی را نیز به همراه می‌آورد. دیوانعالی ترکیه نیز در ۸ ژوئیه ۱۹۹۸ یک ماه و نیم پس از حکم دیوان اروپایی این محکومیت را تأیید کرد.

هنگامیکه پرونده Socialist Party and others v. Turkey برای نظارت بر اجرای

حکم در دستور کار کمیته وزرا قرار گرفت، این نهاد با صدور قطعنامه‌ای موقت از دولت ترکیه خواست که از حکم دیوان پیروی کند و: «بدون فوت وقت و از طریق مراجع صالح تمامی آثار محکومیت کیفری خواهان در ۸ ژوئیه ۱۹۹۸ را از بین ببرد».^{۱۸}

اگر به بخش اصلی حکم ۲۵ مه ۱۹۹۸ دیوان اروپایی نگاه کنیم به نظر می‌رسد که اعتبار امر مختوم تنها ناظر به انحلال حزب سوسیالیست است که دیوان آن را برخلاف ماده ۱۱ کنوانسیون اعلام کرده است^{۱۹}، اما بخشهای دیگر به روشنی نشان می‌دهد که موضوعات تحت شمول مواد ۱۱ و ۱ از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و انحلال حزب را نمی‌توان از محکومیت‌های کیفری که بر مبنای همان بیانیه‌های عمومی صورت گرفته است، جدا کرد. حتی می‌توان استدلال کرد که آقای Perineck به عنوان یکی از خواهانها، نسبت به اجرای کامل حکم دیوان محق بوده است. در نهایت در ۸ اوت ۱۹۹۹ آقای Perineck از زندان آزاد شد.

مسئله دیگری که ممکن است مطرح شود عدم رعایت شرایط لازم برای تضمین محاکمه منصفانه است که در کنوانسیون و به طور خاص در ماده ۶ آن پیش‌بینی شده است. از آنجا که در چنین مواردی حکم قطعی مراجع داخلی مغایر با کنوانسیون اعلام نشده، نمی‌توان اجرای حکم را لزوماً ناقض کنوانسیون دانست مگر در پرونده‌هایی که احتمال دارد اجرای حکم منجر به نقض ماده (۱) ۵ کنوانسیون شود. بنابر رویه قضایی دیوان استراسبورگ برای تشخیص قانونی بودن بازداشت اشخاص صرفاً نباید به حقوق داخلی توجه کرد، بلکه باید به متن کنوانسیون، اصول کلی مندرج در آن و هدف کنوانسیون از پذیرش بازداشت اشخاص در برخی موارد معین (که همان حمایت از افراد در برابر بازداشت خودسرانه است) نیز توجه کرد. بر اساس کنوانسیون در مواردی که محکومیت کیفری بر طبق قانون منجر به سلب آزادی می‌شود، صدور حکم باید بر مبنای یک دادرسی عادلانه و علنی صورت پذیرد. آئین دادرسی کیفری را نمی‌توان از نتیجه ماهوی آن کاملاً تفکیک کرد.^{۲۰} بنابراین چنانچه اثبات شود که محکومیت قطعی ناشی از

^{۱۸} در ۲۸ ژوئیه ۱۹۹۹ قطعنامه موقت (۵۲۹/۹۹DH) تصویب شد که مصرانه از ترکیه می‌خواست تا «بدون تأخیر بیشتر» تمامی اقدامات لازم برای اصلاح وضعیت رهبر سابق حزب سوسیالیست، آقای Perineck را انجام دهد».

^{۱۹} همانند بسیاری از پرونده‌ها، بخش اصلی حکم دیوان فقط مقرر می‌کند که: «به این دلایل دیوان به اتفاق آرا نقض ماده ۱۱ کنوانسیون را اعلام می‌کند. دیوان معتقد است که نیازی به اتخاذ تصمیم در خصوص تخلف از مواد (۱) ۶، ۹، ۱۰، ۱۴ و ۱۸ کنوانسیون و مواد ۱ و ۳ پروتکل شماره اول وجود ندارد...».

Socilist Party and others v. Turkey, judgment of 25.5.1998.

^{۲۰} بنگرید به نظر مخالف قاضی Zupanic در پرونده‌های UK و Hood v. UK و Cable and others v. UK. وی

عدم رعایت قوانین آئین دادرسی کیفری بوده است، حکمی که دیوان صادر می‌کند مانع از اجرای مجازات در حقوق داخلی است^{۲۱} و در صورتیکه در این رابطه مکانیسم اجرایی خاصی در دولت خوانده وجود نداشته باشد، عدم اجرای حکم داخلی تنها با توسل به قواعد کلی آئین دادرسی که ممکن است در هر کشور متفاوت باشد امکانپذیر است.

ممکن است در سایر موارد اعاده دادرسی روش مناسبی برای جبران خسارت خواهان نباشد. بنابراین احراز برخی نواقص شکلی از سوی دیوان، آن هم در فرضی که این نواقص تأثیری بر نتیجه نهایی رسیدگی ندارند، مجوزی برای اعاده دادرسی نخواهد بود. به همین دلیل آئینی که در سوئیس برای اعاده دادرسی در نظر گرفته شده است، ماهیت فرعی و علی‌البدل دارد (ماده ۱۴۹ قانون قضایی فدرال) و تنها در مواردی قابل اعمال است که جبران خسارت ناشی از نقض کنوانسیون تنها با اعاده دادرسی امکانپذیر است. اما در فرضی که تنها منافع مالی مطرح است و جبران کامل زیانهای وارده با پرداخت غرامت پولی نیز امکانپذیر است، درخواست اعاده دادرسی پذیرفته نمی‌شود. نکته آخر اینکه اعاده دادرسی نباید برخلاف میل خواهان انجام شود. اینگونه رسیدگی الزاماً تصمیم مطلوبتری را در پی نخواهد داشت. این خود خواهان است که پس از اتمام رسیدگی طولانی دیوان استراسبورگ باید با دقت بررسی کند که آیا بازگشتن نزد محاکم داخلی به نفع اوست یا خیر.

چ) ارزش احکام دیوان به عنوان سوابق قضایی

به موجب کنوانسیون احکام دیوان تنها نسبت به طرفین دعوا الزام‌آور است (ماده (۱) ۴۶ کنوانسیون). با این حال نیروی الزام‌آور احکام را باید از ارزش احتمالی آنها به عنوان سوابق قضایی در دعاوی مشابه، متمایز کرد.

دیوان استراسبورگ به هنگام تصمیم‌گیری در ماهیت یک دعوا به دنبال آن است که ماهیت و حدود تعهدات دول عضو نسبت به حقوق و آزادیهای مندرج در کنوانسیون را تبیین کند. دولتها نیز به هنگام ارجاع دعاوی به دیوان (بر مبنای ماده ۴۸ کنوانسیون سابق)

← اعلام کرد که احکام دیوان «باید حداقل به طور ضمنی مقرر کنند که رسیدگی مجدد به پرونده‌هایی که الزامات ضروری آئین دادرسی در آنها رعایت نشده است، باید در قوانین داخلی پیش‌بینی شود».

²¹ See: Supreme Court of Netherlands, judgment of 1.2.1991, N.J.C.M. Bulletin 1991, 325 With a note by J. Van der Velde.

به دنبال حکم دیوان در قضیه Van Mechelen در تاریخ ۱۹۹۷/۴/۲۳ خواهانها آزاد شدند.

این هدف احکام دیوان را صراحتاً پذیرفته‌اند. در پرونده Ireland v. United Kingdom دیوان اعلام کرد که احکامش «نه تنها در مورد دعاوی مطروحه تصمیم‌گیری می‌کنند بلکه به صورت کلی‌تر به تبیین، تضمین و توسعه قواعدی می‌پردازند که کنوانسیون بنا نهاده است و از این طریق به ایفا تعهداتی که کشورها به عنوان دول عضو عهده‌دار شده‌اند، کمک می‌کنند». دیوان در سایر آرای خود به این امر اشاره کرده است که رویه قضایی‌اش روشنگر ماهیت و حدود تعهدات دول عضو براساس کنوانسیون بوده است. عملکرد دولتها و رویه قضایی محاکم داخلی نشان می‌دهد که تصمیمات نهادهای استراسبورگ از اعتبار بالایی برخوردارند. دادگاههای انگلستان حتی پیش از ورود رسمی کنوانسیون به نظام حقوقی آن کشور در مواردی به احکام دیوان استراسبورگ، به عنوان سوابق الزام‌آور در خصوص تعیین ماهیت و حدود حقوق مندرج در کنوانسیون رجوع کرده‌اند.^{۲۲} می‌توان استدلال کرد که چنانچه دیوان در دعاوی مختلف تفسیر واحدی از یک ماده کنوانسیون ارائه دهد که فراتر از وقایع آن پرونده‌هاست، این تفسیر جزء لاینفک آن ماده شده و از همان نیروی الزام‌آور برخوردار می‌شود. به نظر می‌رسد که دیوان در آرای خود تلویحاً خاطر نشان می‌سازد که قیود و شروط ایجاد شده از سوی رویه قضایی، منبث از خود کنوانسیون هستند و نباید آنها را نتیجه تفسیر موسع قضات از کنوانسیون دانست. بنابراین بهتر است مراجع قضایی و اداری دولتها به هنگام اجرای کنوانسیون، رویه قضایی دیوان استراسبورگ را مد نظر قرار دهند. هر چند بی‌اعتنایی به تفسیر دیوان از کنوانسیون، تخلف مستقلاً از احکام الزام‌آور آن تلقی نمی‌شود، اما احتمال آن زیاد است که این بی‌توجهی نقض مجدد مقررات ماهوی کنوانسیون را در پی داشته باشد.

^{۲۲} از جمله، ملاحظه کنید پرونده زیر را:

UK v. Association of professional Engineers v. Advisory, Conciliation and Arbitration Service, 1980.

در این پرونده لرد اسکارمن اعلام کرد که: «چنانچه بتوان کنوانسیون را بدین شکل تفسیر کرد، من این تفسیر را به کار نخواهم بست مگر اینکه دیوان اروپایی حقوق بشر آن را صحیح بداند». در پرونده A.G. v. Newspaperes Ltd قاضی اسکات اعلام کرد که: «اگر صحیح باشد که تعهدات دولت بر طبق ماده ۱۰ مد نظر قرار گیرد به نظر من باید بر این ماده معنی و اثری بار شود که با قواعد دیوان، که بر مبنای کنوانسیون و به منظور نظارت بر اجرای آن تأسیس شده است، سازگار باشد». در پرونده Callaghan v. Teare، دیوان عالی جزیره Man اعلام کرد: «از نظر ما تصمیم دیوان اروپایی حقوق بشر، برای ما لازم‌الاجراست».

ح) ارزیابی عملکرد دولتها در پیروی از احکام دیوان

روی هم رفته، پیروی کشورها از احکام دیوان در طول چهل سال گذشته رضایت‌بخش بوده است. باید اذعان کرد که اجرای مؤثر اقدامات فرآگیری همچون اصلاحات اداری و قانونی در برخی موارد به دلایل اجرایی یا بودجه‌ای یا به دلیل گستردگی اصلاحات مورد نیاز کند بوده است. به عنوان مثال پس از رأی دیوان در دعوی Marckx دولت بلژیک باید اصلاحات گسترده‌ای در زمینه نسب و حقوق ارثیه انجام می‌داد که اجرای آنها حدود ۱۰ سال به طول انجامید. دولتهای خواننده معمولاً از احکام دیوان در خصوص پرداخت غرامت منصفانه حتی در مواردی که مبلغ غرامت بالا بوده است نیز تبعیت کرده‌اند.

اما اخیراً اجرای برخی از احکام مشکلات قابل توجهی را پدید آورده است که احتمال دارد به اعتبار کل سیستم لطمه وارد کند. یکی از این مشکلات که با گذشت سالها شایعتر نیز شده است، اطاله دادرسی در دادگاههای ایتالیاست. از زمان صدور اولین رأیی که بیانگر وجود این مشکل بود، حدود ۱۵۰۰ مورد تخلف از ماده ۶ احراز شده است و با وجود اصلاحات متعدد ساختاری و قانونی، هنوز در تعداد پرونده‌هایی که در این مورد به استراسبورگ ارجاع می‌شوند، تغییر چندانی رخ نداده است.

شعبه عالی دیوان استراسبورگ در مورخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۹۹ دعوی Ferrari v. Italy

اعلام کرد:

دیوان نخست خاطر نشان می‌کند که مطابق ماده ۶ کنوانسیون دولتهای عضو موظفند نظام قضایی خود را به نحوی سازمان دهند که دادگاههای آنها بتوانند الزامات مقرر در این ماده را برآورده کنند. دیوان مجدداً تأکید می‌کند که اجرای عدالت باید بی‌درنگ صورت پذیرد زیرا تأخیر به کارآمدی و اعتبار آن لطمه می‌زند. علاوه بر آن دیوان اعلام کرد که کمیته وزرای شورای اروپا در قطعنامه (۹۷ DH) مورخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۹۷ (طولانی بودن دادرسی مدنی در ایتالیا) تأخیر بیش از حد در اجرای عدالت را خطر مهمی برای اصل حاکمیت قانون دانسته است.

دیوان سپس توجه همگان را به این نکته جلب کرد که از تاریخ ۲۵ ژوئن ۱۹۸۷ در شصت و پنج رأی خود اعلام کرده است که رسیدگی دادگاههای مدنی مناطق مختلف ایتالیا بسیار طولانی‌تر از زمان معقول برای این امر بوده است.

به همین ترتیب ۱۴۰۰ گزارش نیز از سوی کمیسیون اروپایی حقوق بشر (براساس مواد ۳۱ و ۳۲ سابق) تهیه شده است که کمیته وزرا به دنبال آنها در قطعنامه‌های خود نقض ماده ۶ کنوانسیون از سوی دولت ایتالیا را اعلام کرده است.

دفعات تکرار این تخلفات نشان می‌دهد که انبوهی از آنها ماهیتاً یکسان و مشابه‌اند به نحوی که نمی‌توان آنها را مواردی مجزا و پراکنده دانست. این تخلفات مبین استمرار وضعیتی است که هنوز چاره‌ای برای آن اندیشیده نشده است و طرفین دعوا نیز راهی برای جبران خسارت خود در مراجع داخلی ندارند.

در رأی دیگری که در همان روز علیه ایتالیا صادر شد، دیوان اطاله دادرسی در ایتالیا را «رویه‌ای مغایر با کنوانسیون» دانست. این آرا به نحو مؤثری بار اثبات دعوا را تغییر داده‌اند. به این ترتیب که با توجه به استمرار این وضعیت دیوان پرونده‌های جدید را بر این مبنا مورد رسیدگی قرار می‌دهد که شرط زمان معقول برای انجام دادرسی در آنها رعایت نشده است و این مقامات ایتالیا هستند که باید خلاف این فرض را اثبات کنند.

کمیته وزرا نیز ایتالیا را تحت فشار گذاشته است. این نهاد پس از صدور قطعنامه‌های متعدد در نهایت تصمیم گرفت تا زمانی که اقدامات رضایت بخشی از سوی مقامات ایتالیا صورت نگرفته است، پرونده‌های راجع به اطاله دادرسی در ایتالیا از دستور کار جلسات این کمیته (در رابطه با حقوق بشر) خارج نشوند.

وضعیت حساس دیگر در پرونده Loizidou به وقوع پیوست. در این پرونده، به دنبال حوادث تابستان سال ۱۹۹۴، اموال خواهان در قبرس شمالی از تحت تصرف او خارج شده بود و مسئولیت دولت ترکیه از این نظر محرز بود. دیوان در حکم خود جلوگیری از دسترسی خواهان به اموالش را نقض ماده ۱ پروتکل اول کنوانسیون اعلام کرد و خواهان را مستحق دریافت غرامت عادلانه دانست که مبلغ این غرامت هنوز هم چشمگیر به نظر می‌رسد. دولت ترکیه معتقد بود که حکم دیوان هنگامی اجرا می‌شود که مسأله قبرس به طور کلی حل و فصل شود و به همین دلیل نباید آن را به عنوان یک مسأله جداگانه مد نظر قرار داد.

کمیته وزرا در قطعنامه (۹۹DH) ۶۸۰ استدلالهای سیاسی دولت ترکیه را مردود دانست:

«با توجه به اینکه حکومت ترکیه پرداخت غرامت اعطا شده از سوی دیوان را تنها در

بستر حل و فصل کلی پرونده‌های مربوط به اموال در قبرس قابل پرداخت می‌داند، می‌توان نتیجه گرفت که شروطی که مقامات ترکیه برای پرداخت غرامت در نظر گرفته‌اند، مغایر با تعهدات ناشی از احکام دیوان است؛

با اظهار تأسف از اینکه ترکیه هنوز مبالغ مورد حکم دیوان را به خواهان پرداخت نکرده و به این ترتیب از حکم دیوان متابعت نکرده است؛

و با تأکید بر التزام کلیه کشورهای عضو به پیروی از احکام دیوان (بر طبق ماده ۵۳ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر) دیوان مصرانه خواستار آن است که دولت ترکیه مواضع خود را مورد بازنگری قرار داده و غرامت عادلانه اعطا شده در این پرونده را بر طبق شرایطی که دیوان اروپایی حقوق بشر مقرر کرده است تا تضمین کند که ترکیه به عنوان یک دولت متعهد به تعهدات خود بر طبق کنوانسیون عمل کرده است بپردازد».

با این حال موارد مذکور بیانگر محدودیتهای پیش روی کمیته وزرا در نظارت بر اجرای احکام دیوان است. این نهاد به دلیل فقدان ضمانت اجراهای مؤثر در صورت عدم پیروی از احکام دیوان، مجبور است بر همکاری دول عضو تکیه کند. اعمال مواد ۸ و ۳ اساسنامه سازمان شورای اروپا (در خصوص تعلیق عضویت یا کناره‌گیری) نیز در موارد بسیار شدید قابل تصور است. با توجه به این دلایل بهتر است برای تقویت مکانیسم نظارتی کنوانسیون از سیستم جریمه‌های روزانه برای تأخیر در اجرای تعهدات قانونی (astreintes) در مورد کشورهایی که همواره از اجرای احکام دیوان خودداری می‌ورزند، استفاده شود.

JOURNAL OF

LEGAL RESEARCH

VOL. IV, NO. 2

2005-2

Articles

- Commercial Code of Iran in the Process of Revision
- International Standards of Human Rights and Fight against Terrorism
- Jus ad bellum: Appraising the Report of The UN High-Level Panel on the Threats, Challenges and Change
- The Age Criterion to Vote in General Elections: Iran and Comparative Law
- The Execution of Judgments of the European Court of Human Rights

Special Issue: Insurance Law in National and Comparative Law

- Obligation to Good Faith in Life Insurance Contract
- Direct Action and Injured Party Reference to Insurer
- General Average in the Marine Insurance Law
- WTO Principles on Insurance Services and the Legal Effects of Iran's Accession to It
- Bill of Commercial Insurance: An Effort for Removing the Ambiguities in the Iranian Insurance Code

Critique and Presentation

- Judgment of the Iranian Court in Hemophilian Case: A Modern Approach to Civil Liability of the Government in the Iranian Jurisprudence
- The European Union's Judicial Cooperation Unit (Eurojust)

ISSN: 1682-9220



S. D. I. L.

The S.D. Institute of Law

Research & Study